

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

خلاصه بحث را در این جا راجع به آیه مبارکه اخذنا منکم میثاقا غلیظا، خلاصه اش را عرض بکنیم، عرض کردیم یک قول در بین اهل عامه و خاصه به معنای عقد باشد، خصوص عقد باشد و احتمالا مثلا مراد خصوص عقد نکاح باشد، این احتمال این است که اصلا آیه مبارکه ناظر به یک مطلب کلی است و آن مطلب کلی مثل اوفوا بالعقود امضا برای عقد باشد و عقد هم، میثاق غلیظ هم به معنای همین که در این روایت هم به آن اشاره شده، الكلمة التي عُقد به النکاح، آن انشای لفظی باشد چون ما عرض کردیم در زندگی بشر یکی از مراحل تقدم جامعه بشری، تقدم پیشرفت تمدن بشری عقود و آثاری است که بر عقود بار می شود چون در جوامع اولیه این طور که ظواهر نشان می دهد نحوه مبادلات بین افراد به نحو مستقیم بوده، مثلا یک گندم می داد ده من برنج از او می گرفت مثلا، به این نحو بود یا اصطلاحا پایاپای و کالا به کالا اما این نمی توانست برای جامعه بشری، بر رشد بشر و برای پیشرفتی که بشر دارد این کفایت بکند لذا بشر آمد این کار را انجام داد عقد را به جای آن کار خارجی آورد، آن وقت لذا این عقد یکی از ارکان جامعه بشری شد یعنی تمدن بشری و پیشرفت بشری و الانش که دیگه بیشتر، خیلی زیاد و فراوان، عقد یکی از ارکان مهم جامعه بشری است به حیثی که اگر نباشد جامعه واقعا به هم می خورد مثل این که انسان برود گوشه غار زندگی بکند، با هیچ کس رابطه نداشته باشد، تا رابطه آمد باید مبادلات هم بیاید، بدون مبادلات نمی شود. آن وقت این مبادلات را محدود به اعمال فیزیکی بکنیم، گندم بدهیم جو بگیریم، جو بدهیم مثلا گوسفند بگیریم این هم محدودیت می آورد نمی گذارد بشر به آن رشد کافی خودش مخصوصا به آن حالاتی که بشر پیدا کرده، از زمین خودش خارج می شود به شهرهای دیگه می رود، از آنجا خارج می شود به کشورهای دیگه می رود، از آنجا خارج می شود دنیا را در نظر می گیرد، این مسئله جز با یک وسیله ای که برای تبادل باشد امکان ندارد و آن وسیله تبادل را عرض کردم انواع عقود است. آن وقت مسئله این می شود اگر بنا بشود ما عقد بیاوریم و این عقد متزلزل بشود باز جامعه بشری متزلزل است، من تسبیح را به شما

فروختم بعدا می گویم می خواهم برگردم، این هم باز و لذا شاید این آیه مبارکه و آیه اوفوا بالعقود ناظر به این نکته باشد که اصولا جامعه بشری رشدش به میثاق غلیظ است، به عقد است، به انشای لفظی است و این انشای لفظی باید کاملا تمام آثار را بگذارد و عرض کردم چون مسئله، مسئله‌ی انتقال از معنای محسوس به معنای معقول است از این مطلب که شما که قرارداد می بندید و چیزی را جابجا می کنید، حالا به هر نحوی که باشد این باید به یک صورتی باشد که کاملا محکم و مستحکم باشد، استحکام این به این است که اگر شما از یک طرف کشیدید آن به هم نخورد، آن طرف اگر به هم کشید به هم نخورد، از این استحکامی که به به هم نخورد است تعبیر قرآنی میثاق غلیظ است، یک میثاق و عهدی است که کاملا سفت است، کاملا غلیظ است، کاملا با شدت است، این اگر باشد انصافا که به نظر ما نه فقط دلالت بر خصوص عقد نکاح می کند بلکه این نکته کلی را برای جامعه بشری درست می کند، اصلا نکته کلی در جامعه بشری باید میثاق های غلیظ باشد تا جامعه بتواند رشد پیدا بکند و همین طور که عبارت مصباح منیر را خواندیم البیع فی الاصل مبادله مال بمال و لکن در شرع العقد، مجازا به عقد گفته شد، دقت بکنید، این اصل عرفی، عرف عام مبادله دو تا مال بود، همین نکته ای را که من گفتم موجزش در مصباح المنیر آمده، آن وقت بگوییم شارع مقدس هم چون به اعتبار این که خالق بشر است آن راه صحیح و درست را برای بشر در نظر گرفته و آن این است که باید عقود باشند و عقود میثاق غلیظ هم باشد، این طور نباشد که با برگشت یکی به هم بخورد، من به نظرم می آید اگر این جور معنا بشود معنای آیه قشنگ می شود یعنی بخشی را که قرآن برای رشد و شکوفایی تمدنها روشن می شود، عقود باید باشند و این عقود هم به این صورت باشند، إنما الکلام فقط در بحث اوفوا بالعقود متعرض شدیم آیا می توانیم عقود جدید را؟ خب اشکالاتی که بود را مطرح کردیم، ظاهرا با مجموع این، البته ما همان وقت هم شبهه ای داشتیم اما انصافا با این مجموعه ای که من الان عرض می کنم می شود، فقط نکته ای که هست در عقود خود طبع بشر طبیعتش این است که بیشتر اراده بشری را حاکم بکند، در مفهوم روایات ما این می شود چون انسان یک طبیعت جهنمی دارد، یک طبیعت شرارت دارد، إن الانسان لفی خسر مطلقا واگذاری به طبیعت انسانی مشکل است و لذا این عقود را مستحکم کردن کار خوبی است لکن در یک چارچوب های معین، مثلا غرر در آن نباشد، جهل در آن نباشد، مکر و فریب و حيله و اینها در آن نباشد، تصریح در آن نباشد، این عقود متزلزل نباشد، کاملا

محکم و مستحکم باشد، اموری را که شارع نهی کرده، اموری که وجدان انسان قبول نمی کند، کارهایی که زشت است داخل در عقود نشود، بیاید مثلاً عقد ببندد برای عملی که زشت است، حالا حتی اگر ثابت شد که این عمل حرام هم نیست، یک روایت دارد که حضرت دیدند یک نفری یک چیزی خریده، مثلاً فرض کنید هندوانه ای را دستش گرفته، حضرت می فرمایند برای انسانی که محترم است خوشم نمی آید چیز سبک را دستش بگیرد، یعنی اگره للرجل السری، کلمه سری است، السری با سین، اگره للرجل السری آن يحمل الشیء الیسیر بیده، یک همچین تعبیری، حالا روایتش را بیاورید بد نیست.

علی ای حال ببینید دقت بکنید این معنایش این است که شارع مقدس عقود را که ابراز لفظی باشد و در این روایتی که خواندیم انصافاً این نکته اش خیلی لطیف است، الکلمه، آن روایت إنما يحلل الكلام و يحرم الكلام إلى آخره، حالا مجموعه روایات که هست، اگر ما از شریعت مقدسه این را بفهمیم معنایش این می شود که باید آن قرارداد، آن عهد، آن میثاق کاملاً غلیظ و محکم باشد، این معنایش چیست؟ یک نکاتی را شارع مقدس، قانونگذار قبل از این در نظر گرفته و در حین این، یک نکاتی را هم بعد از این در نظر گرفته، معنای غلیظ این است مثلاً اگر شما الان ایجاب کردید قبول از مدتی شد، شما ایجاب کردید طرف آمد قبول بکند شما فوت کردید، همین بحثی که الان داریم، آخرین بحثی که داریم یا مثلاً فرض کنید شما یک چیز ایجاب کردید و چیز دیگر قبول کرد، این ها مقدماتند، موالات را به هم زدید، کیفیت کار را به هم زدید، تنجیز را برداشتید، اگر شما تعلیق کردید این میثاق غلیظ نیست، چرا نیست؟ همان طور که توضیح دادیم چون تعلیق یک نوع وعد است، ما در باب میثاق غلیظ عرف آمد و این بلا اشکال در دنیای اسلام و بعد حتی در زبان فارسی از لفظ ماضی استفاده کردند، نکاتش را عرض کردم شما اگر تعلیق بیاورید یک نوع وعد است، اگر وعد شد با آن تحقق نمی سازد، باید عنوان تحقق، به قول مرحوم علامه در تذکره که از دیگران هم گرفته جزم، با جزم نمی سازد، ما به جای جزم گفتیم تحقق، شما باید کلمه ای بیاورید، لفظی را بیاورید که دلالت بر تحقق بکند که فعل ماضی است، دقت فرمودید.

پس بنابراین یکی از مسائلی است که قبل از میثاق غلیظ است، حین میثاق غلیظ است، یکی هم آثاری که بعد از میثاق غلیظ است، آثارش این است که فسخ نمی توانید بکنید، نمی توانید به هم بزنید، این غلیظ بودن.

پس اگر ما باشیم و ظاهر آیه چون من عرض کردم انصافاً من تأملات زیادی در قرآن کردم قرآن با نکات لطیفی، یک کلمه مختصر می آورد که یک دنیا معنا از آن در می آید یعنی همین میثاق غلیظ را که می آورد، قبلش را نگاه می کند، حینش را نگاه می کند، بعدش را نگاه می کند یعنی هدف این بود که قرآن به عنوان قانون اساسی در تمام شئون زندگی چون می دانید قانون اساسی یک اصطلاحی است که غربی ها بعد از انقلاب فرانسه درست کردند، دویست سیصد سال، ۲۲۰، ۲۳۰ سال پیش و بعضی از کشورها، من نمی دانم اما جایی دیدم، بنده الان به عهده نمی گیرم، نوشته بود حتی انگلستان قانون اساسی ندارد هنوز، کشورهای اسلامی عده ایشان ندارند مثل عربستان قانون اساسی ندارد و به نظر من می آمد لیبی هم نداشت چون من یک وقتی حج رفتم دیدم حجاج لیبیائی نوشتند القرآن هو الدستور، قرآن قانون اساسی ماست که در کشور ما است، این در حقیقت واقعش همین است، قانون اساسی فقط جنبه های قانونی و به اصطلاح آن که ما می گوئیم راجع به فقه است، قرآن آن نکات اساسی و زیر بناهای کلی را در کل دارد، در عقاید دارد، در تاریخ دارد، نگارش تاریخ، الان نمی خواهم شرح بدهم و از بحث خارج بشوم. در فقه دارد، در اخلاق دارد، همه جهات را که انسان در زندگی زندگی به آن نیاز دارد آن زیربناها و لذا این تعبیر یک تعبیری است برای بنای جامعه بر مبادلات در عقود، یکی اوفوا بالعقود داریم، یکی اوفوا بعهدهی اوف بعهده کم، یعنی مجموعه آیات را که پهلوی هم می گذاریم این در می آید که یک نوع روابط اجماعی را تنظیم می کند با قرارداد ها و این قرارداد ها باید محکم بماند، همین الان فرض کنید می گویند فلان کشور یک قرارداد بین المللی را زیر پا گذاشت، چون اگر قرارداد را زیر پا گذاشت این در جامعه نمی ماند، اصلاً بعد از جنگ جهانی دوم به فکرشان آمد که یک منشور سازمان ملل متحد برای این که دیگه جنگی مثل جنگ اول و دوم نشود، کشورها یک قراری بگذارند که کشورها تدریجاً اضافه شدند، الان به ۱۹۳ تا رسیده، ۲۰۸ کشور داریم ۱۹۳ تا با سازمان ملل هست، یکی از نکات بسیار مهم این است که شما قراردادی را که می بندید حق ندارید این قرارداد را به هم بزنید و عرض کردیم مثلاً در اسلام اصل این مطلب که آیا دولت اسلامی و جامعه اسلامی می تواند قراردادهایی با دولت های کفر و شرک و مسیحیت و یهودیت امضا بکند یا نه؟ سوال بین دولتمند است. گفتیم در قرآن نکات مهم قرآن این جوری است یک تعبیر خیلی مختصر می آورد اما از این اگر بخواهیم تطبیق بکنیم یک دنیا معنا در می آید.

پرسش: این در مقام تطبیق به مشکل می خوریم

آیت الله مددی: خب لذا باید دقت بکنیم

و اگر هم مشکل پیدا کردیم راه های دیگه دارد، اصول فوقانی دارد، اصول لفظی دارد، یک جاهایی برای مراجعه دارد، اصلا و إن کان من قوم بینکم و بینهم میثاق، این کلمه قراردادهای منطقه ای، کنوانسیون های منطقه ای، کنوانسیون های قاره ای، کنوانسیون های بین المللی را امضا می کند، و إن کان من قوم بینکم و بینهم میثاق، میثاق را الان در لغت عربی به کنوانسیون ترجمه می کنند. اگر کنوانسیون تعهدی، قراردادی، معاهده ای بین شما و بین یک قوم دیگر، ببینید قرآن تعبیرش این است، قرآن چندین تعبیر مختلف در جهات مختلف دارد از مجموعه این ها ما این طور در می آوریم، قرآن اصل عقود را در جامعه بر رشد جامعه لازم می داند و آن را امضا کرده و تصحیح می کند، البته آن را هم با شرایطی، گاهی تعبیر میثاق غلیظ شده و این برای این که هم یاد بگیریم چطور میثاق غلیظ را محقق بکنیم، دو بعد از تحقق میثاق غلیظ چه نسبتی و چه رفتاری با آن داشته باشیم، حق فسخ نداریم و واقعا هم یک نکته خیلی لطیفی است، اگر این معنایی که به ذهن ما آمده بشود یک نکته بسیار عالی در قرآن است و آن اوفوا را هم عرض کردیم به معنای اتمام است و مراد از اتمام یعنی تطبیق عملی در خارج و آن جا لذا اوفوا را به این معنا گرفتیم که فسخ نکنید، این میثاق غلیظ هم همین است.

پرسش: یعنی تعهد؟ اتمام که بشود می شود تعهد

آیت الله مددی: تعهدی که شدید است، البته ما روایتی داریم که اوفوا بالعقود ای العهود، سندش و مصدرش روشن نبود، سندش بد نیست، مصدر روشن ندارد، در این کتابی است که به اسم تفسیر علی ابن ابراهیم آمده، جای دیگر هم فعلا پیدا نشده، به عبدالله ابن سنان برگشته، جای دیگه هم پیدا نشد، فعلا این، ای العهود.

آن وقت اگر این روایت قبول بشود چون هر عقدی عهد هست ولی هر عهدی عقد نیست، آن عهد مشدد از طرفین که به هم پیوند خورده.

پرسش: شما فرمودید که تعهدی که مشدد باشد، آن وقت دوباره عقد می شود

آیت الله مددی: آهان، نه، به نظر من آن روایت عبدالله ابن سنان ناظر به این است که مراد جدی اوفوا بالعقود آن چیزی است که در عقد هست، عهد است، عهود اعم از عقودند، حتی عقد هم يجب الوفاء به، الان هم اگر دقت بفرمایید ما یک قراردادهایی و پروتکل هایی در سطح جهانی داریم و یک دانه معاهدات و کنوانسیون داریم، تعهدات داریم پس ما باشیم و ظاهر اوفوا بالعقود یعنی قرارداد، یعنی چیزی که میثاق غلیظ است، اگر آن روایت را به عنوان تفسیر قبول بکنیم می گوید نه آقا نه فقط میثاق غلیظ، کل میثاق یعنی شما در عقد هم عهد داریم، آنی که اساسا واجب است عهد است، شما به عهد خودتان عمل بکنید، اوفوا بعهدهی اوف بعهده کم و این اشاره به این باشد که اصولا آن آیه مبارکه ناظر به کل عهد است یعنی بعبارة اخرى عقد هم به طریق اولی، نه این که عقد خارج است چون در عقد عهد هست و زیاد است و زیاده، آن زیاده را علمای ما برداشتند گفتند عهد مشدد، عهد موکد، قرآن گفت عهد غلیظ، فرقی این است! میثاقا غلیظا یعنی عهد غلیظ، به جای کلمه مشدد، موکد و اگر ما همین طور که آقایان گفتند، واقعا هم این مطلب درست هم هست، ما تقید به اصطلاحات قرآنی و روایات پیدا بکنیم سنت و عترت پیدا بکنیم خب مناسب این است که همان تعبیری که در قرآن یا عترت آمده یا در روایات آمده یا حتی روایات اهل سنت که می شود اجمالا قبول کرد آمده یا روایت زیدیه یا روایت اسماعیلیها، علی ای حال فرقی نمی کند، مهم این است که تعهد و تعبد به نصوص مثلا عهد موکد، عهد مشدد، عهد مغلظ، عهد غلیظ، این عهد غلیظ این طور می شود.

آن وقت احتمالا، این به ذهن من می آید که به ذهن بنده سراپا تقصیر فعلا همین طور است یعنی مجموعه آیات را که با هم بررسی می کنیم در حقیقت می خواهد بگوید جامعه بشری بدون عقود، بدون قرارداد به جایی نمی رسد، این قراردادها باید کاملا واضح باشد، باید کاملا روشن باشد، خللی در آن پیدا نشود، واقعا به عنوان طرفین باشد دو طرف کاملا مشخص بشوند، جهات معین بشود، بعد از این که مشخص و معین هم شد قابل پاره کردن نیست، قابل از بین بردن نیست، قابل رفع ید نیست، روشن شد؟ این برای این که جامعه بشری بماند و واقعا هم همین طور است، شما یک زمین مثلا در آفریقا می خواهید، یک زمین در استرالیا می خواهید، شما این جا نشستید، الان تمدن بشری بدون این کار نمی شود، به جایی نمی رسد، اصلا بدون عقود کاری نمی شود کرد لذا برای عقود باید یک

حساب خاصی باز کرد و حتی یکی از این کنوانسیون ها که در بحث قبل از کرونا خواندیم کنوانسیون بیع بین الملل، اصلا راجع به بیع بین الملل، من اول اشتباه می کردم خیال می کردم کنوانسیون بین المللی بیع است، بعد متن کنوانسیون را نگاه کردم، شاید هم آوردم در درس یک مقدارش را خواندم، خیلی هم روشن نبود، انصافا غربی ها حرف های زیاد می زنند اما انصافا حرفهای ما بینی و بین الله متین تر است، حرف های ما هم روشن تر است و هم ریشه دار تر است و من این کنوانسیون بیع بین الملل.

بیع بین الملل غیر از بیع بین افراد است یک ضوابطی برای بیع در سطح جهانی است، این کنوانسیون دارد، تعهد دارد، معاهده ای دارد، یک مقدارش، حالا همه نه ولی معظمش را نگاه کردم، با خیلی هم دقت زیاد، خیلی مال نبود به نظر من، به نظر من همچنین چیزی که به ذهن ما می آید دقت های لازم در آن نشده بود. به هر حال اگر یک وقتی فرصت شد چون حالا گفتیم بالاخره باید از حرفمان دفاع بکنیم، یک وقتی فرصت شد متن کنوانسیون را می آورم، چون به فارسی ترجمه شده و موجود است، متن کنوانسیون بیع بین الملل را می آورم و موادی که در آن جا هست حالا یا همه اش یا بعضی هایش را به یک مناسبتی می آوریم.

علی ای حال آن وقت در اسلام معیار برای آن گذاشته شده، فرض کنید ربا نباشد، در مثل بیع غرر نباشد، جهالت نباشد، فریب و مکر و این جور چیزها نباشد، اعمال زشت نباشد، یک نکاتی است، این همین مکاسب محرمه است، دیدید مکاسب محرمه را مرحوم شیخ پنج نوعش کرد، اول نجس نباشد، دوم حرام نباشد، سوم قصد محرم بر آن بار نشود، چهارم جز اعمال محرم نباشد، چهارم را با دوم جابجا کردیم، یکیش هم غایات محرمه بر آن بار نشود یعنی یکی قصد انسان محرم باشد و یکی این که خودش دارای غایات محرمه است، پنجم هم واجب نباشد، مرحوم شیخ انصاری قدس الله نفسه در مکاسب محرمه تبعا لمرحوم محقق صاحب شرائع، اصل این تقسیم در شرائع است لکن عنوان به آن نزده، یک دو سه چهار پنج نگفته اما عبارت مال شرائع است، دقت فرمودید؟

یکی این که نجس نباشد، یکی این که غایات محرم نباشد، مثل این که اعانه بر اثم باشد، یکی این که مسئله خودش عملی باشد که بر آن آثار محرم بار می شود مثل بیع مغنی و اینها و یکی این که اعمال محرمه نباشد مثل قسمت مهم مکاسب، غیبت و اینها، یکی هم این که واجب نباشد، مرحوم شیخ مکاسب محرمه را به پنج قسم تقسیم فرمودند که گذشت، حالا بعضی از مناقشاتی هم شده که قابل قبول

هست یا عرض کردیم تقسیم بسیار لطیفی است که مرحوم محقق حلی تا آن جایی که من می دانم اولین نفری که این تقسیم را دارد محقق حلی در شرائع است، عبارت شرائع را بخوانیم برایتان معین بکنم، شماره نزده اما می شود به آن شماره زد، یک دو سه چهار پنج، این پنج تا را یعنی معامله آنها را حرام کرده است، این راجع به این.

اما این که مراد از میثاق غلیظ آن حکم الهی باشد خلاف ظاهر است، جدا خلاف ظاهر است، داریم و إِذْ اخَذْنَا مِنْكَ و مِنَ النَّبِيِّينَ، آن جا اخذنا است یعنی به خدا، این جا به بشر نسبت داده، اخذن منکم، زن ها از شما گرفتند، این که حکم الهی را جز اخذن منکم بیاوریم انصافا خلاف ظاهر است، بینی و بین الله این احتمال فوق العاده خلاف ظاهر است.

احتمال و بحث دیگری که عده ای از مفسرین هم گفتند و در طبری هم خواندیم که در قواعد مسلمین این جور است، مثلا زَوْجَتَكَ نفسی لِمَسْكَنٍ بِاحْسَانٍ أَوْ لِنَصْرَفٍ، اگر هم بر فرض، اولاً این مطلب که نقل این طوری است نمی دانیم، اگر هم این مطلب بوده که می گفتند اولاً این برگشتش به عقد است، در عقد می گفتند، مثل شرط می شود، باز می شود میثاق غلیظ بشری، ثانیاً این گاهی می شود که انسان حکم شرعی را در خلال عقد می گوید اما این به عقد تاثیر ندارد مثل زَوْجَتَكَ نفسی بكذا علی أنه مثلاً در زندگی ما آیه مبارکه عاشروهن بالمعروف حاکم باشد مثلاً احکام الهی را می شود انسان بیاورد اما این معنایش این نیست که این میثاق غلیظ است، نه آن بیاید یا نیاید تاثیر ندارد، آن حکم الهی تاثیر ندارد، آمدنش یا نیامدنش، چون خودش حکم است ربطی ندارد که من در عقد بیاورم یا نه. پس این احتمال که یا مثلاً مراد حکم الهی باشد یا در اوائل مسلمین این جور کار می کردند اینها را هم نمی شود قبول کرد، این مطلب دیگری که در حدیث بُرید ابن معاویة عجلى رحمه الله آمده و عرض کردیم سند حدیث نه فقط صحیح است بلکه صحیح اعلائی هم هست، همه از اجلای اصحابند، در اولش دارد میثاق کلمه، این خیلی تعبیرش لطیف است، دارد و قوله غلیظاً ماء الرجل، این یک مقداری ابهام داشت، ابهام در این ذیل داشت، حالا غیر از اشکالات یُفْضَى و قوله که متن حدیث یک جوری است مشکلی که در این حدیث مبارک هست این است که نیازی نیست که غلیظ را به معنای ماء الرجل ایشان فرمودند. اولاً ماء الرجل نمی خواهد، مجرد مباشرت کافی است و اصلاً احتیاجی هم به ماء الرجل ندارد، ثانیاً اُفْضَى بَعْضُکُمْ إِلَى بَعْضٍ، ظاهر اُفْضَى کنایه از مباشرت است اصلاً، و

لذا احتمال دادیم و قوله افضاء، غلیظ اشتباه شده باشد، من عرض کردم ان شا الله فردا در بحث تعارض متعرض می شوم که ما روی متن حدیث خیلی کار می کنیم، زیاد، چرا؟ چون معتقدیم این متن تا حتی المقدور دارای قداست و نورانیت است، روی آن خیلی کار می کنیم، احتمال می دهیم افضی را تفسیر کرده نه احتمالا کلمه غلیظ را، خیلی بعید است، افضی بعضکم إلی بعض موجود است. اخذن هم با اخذن نمی سازد، اخذن منکم میثاقا غلیظا، ماء الرجل؟! مگر این که هو ما الرجل یُفضیه یعنی یعطیه، یوصله که مراد مهر باشد، ما الرجل یفضی، ما یعنی الذی، مای موصوله بگیریم، البته من خیلی اهل احتمالات نیستیم اما غرض چون اخذن دارد، با اخذن نمی سازد، ماء الرجل با اخذن نمی سازد، با فعلی که به آن نسبت دادند نمی سازد، اخذن منکم میثاقا غلیظا، این اخذ نشده، اخذ و عطا نیست. علی ای حال به ذهن این حقیر سراپا تقصیر همین معنایی که عرض کردیم می آید و با این تفسیر و یک نظر شمولی به قرآن و موارد مختلف قرآن انصافا آن نکته فنی و اساسی در می آید و اینها در اصالة اللزوم به میثاق غلیظ تمسک نکردند، اصالة اللزوم را در مکاسب خواندیم، به نظر من به این بهتر می شود تمسک کرد.

پرسش: هفت تا، هشت تا هم وجه داشت

آیت الله مددی: کدام یکی؟

یکی از حضار: همین لزوم

آیت الله مددی: بله.

به نظرم این بهتر باشد، از همه اش لطیف تر همان عقد، عهد مشدد باشد، عهد موکد باشد، عهد غلیظ باشد، میثاق غلیظ باشد و اصولا قرآن می خواهد این مطلب را به عنوان یک اصل مسلم در جامعه اسلامی جا بیندازد، کلا جامعه بشری نه فقط اسلامی، و آن که قراردادها را با احترام قائل بشویم و قراردادها را به هم نزنیم، حتی اگر شرطی هم در ضمن، چون حقیقت مهر شرط است، شرطی هم در ضمن عقد شد ما آن قرارداد را به هم نزنیم، اگر این مطلب باشد آن وقت این طور بگوییم اصولا در جامعه اسلامی ارتکازشان این بود، این که بعدها در قرن دوم فقها آمدند جدا کردند، در عقد باید تطابق بین ایجاب و قبول باشد، در عقد مثلا باید موالات باشد، در عقد

مثلا باید تنجیز باشد، اینها روی همان ارتکازشان از مجموعه آیات بود، ارتکازشان روی این جهت که اصولا عقد یک میثاق غلیظی است، یک میثاقی است که نمی شود به هم زد لذا یعنی بعبارة اخرى زمینه ارتکاز برای بسط فقهی بود، این در حقیقت آنچه که آمد بسط عنوان اوفوا بالعقود و میثاق غلیظ بود لذا ما احتیاج هم نداشتیم که در این موارد نص خاص داشته باشیم، اگر تنجیز نبود این تعاقد نبود، میثاق غلیظ نبود، به تو فروختم اگر زید از سفر آمد، خب این غلیظ نشد دیگه. دقت کنید چه نکته فنی!

چون ما الان یک مشکلی که داریم خیلی از این شروط را عرض کردیم فقها در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم گفتند، آن وقت روایت هم که ندارد، آقایان ما آمدند حسب قاعده اشکال کردند، اگر این مطلبی که من عرض کردم مباحث سابق هم روشن شد، مبحث امروز هم ان شا الله روشن شد، مباحث سابق معلوم شد تنجیز چرا، موالات چرا، تمام آن نکاتی که سابق مطرح شد آن نکات هم روشن شد یعنی یک ارتکازی را قرآن آمد بین مسلمان ها راه انداخت، این ارتکاز را بعد فقه آمد مبسوطش کرد، بازش کرد، این هم نکته ای است که اگر درست باشد می تواند در ابواب زیادی از مسائل فقهی کارساز باشد که اگر مطلبی الان در روایت نیست چطور در ارتکاز اسلامی این مطلب درست بود. اگر این ارتکاز اسلامی را ما به این صورت قبول کردیم انصافا خیلی هم از مشاکل حل می شود و هم خیلی از عظمت این اندیشه ای را که اسلام مطرح کرده، برنامه ای را که اسلام گذاشته چه فکر و چه عملا آن مطلب کاملا روشن و واضح می شود.

به آخرین شرطی برگردیم که مرحوم شیخ رحمه الله فرمودند، آخرین شرط این است أن يقع کل من ایجاب و قبوله فی حال یجوز و کل منهما الانشاء، مثلا اگر گفت بعثتک الكتاب بكذا، تا آمد بگوید قبلتُ آقا سکتہ کرد، در حال ایجاب، ایجاب در حال حیات صادر شد و کامل هم بود اما قبول در وقتی می خواهد صادر بشود که ایجاب فوت کرده یا به قول آقایان اُغمی علیه یا جُنّ یا مجنون شد یا مثلا گفت کتاب را فروختم به صد تومان، قیمت کتابم هم هزار تومان است، گفت کتاب را به صد تومان فروختم. تا گفت به صد تومان فروختم حکم آمد از دادگاه که شما مُفلس هستید، شما ورشکسته هستید، حق تصرف در اموالتان ندارید، شما ورشکسته هستید حق تصرف ندارید، می گوید آقا الان کتاب را فروختم، بگذارید قبلتُ را بگویم، می گویند نه نمی شود، ایشان تا الان می توانست کتابش

.....

را بفروشد بعد از حکم دادگاه دیگه ایشان حکم فروش کتاب ندارد پس شما در وقتی قبلت می گوئید که ایشان حق فروش کتاب ندارد. معلوم شد؟ یا ایشان به طرف خطاب می کند آقا کتاب را به تو فروختم به صد تومان، در حالی به ایشان می گوید کتاب را فروختم یا مثلاً کتاب را به تو فروختم به دو تا پتو، قیمت کتاب یک پتو است به ایشان گفت به دو پتو، در حالی این مطلب را گفت که کتاب را به تو فروخت، می دانست که این آقا مُفَلَّس و ورشکسته است، دادگاه حکم کرده تو حق فروش اموالت را نداری، تا گفت کتاب را به تو فروختم به دو تا پتو، همان لحظه حکم دادگاه آمد که تفلیس از تو برداشته شد، او الان می تواند قبول کند، در حین ایجاب نمی توانست قبول بکند چون مُفَلَّس بود دیگه، ورشکسته بود حکم دادگاه بود که تو حق فروش اموال نداری، نمی توانی مثلاً پتو هایت را بفروشی، این گفت کتاب را به تو فروختم به دو تا پتو، تا آمد قبلت بگوئید، تا آمد قبلت بگوئید می دانستند هم که مُفَلَّس است، خودش هم می دانست که حق معامله ندارد اما تا آمد بگوئید قبلت حکم دادگاه آمد و این حکم را برداشت، حکم را از تو برداشتیم یا قاضی آنجا نشسته بود گفت حکم تفلیس را از تو برداشتیم، حالا نمی گوئیم فاصله زمانی شد ایجاب و فلان، در مثال مناقشه نیست، من حکم تفویض را از تو برداشتم، آن هم گفت قبلت، قبلت واجد للشرائط بود لکن ایجاب صدر من الموجب که ایشان واجد شرائط نبود، روشن شد چی می خواهم بگویم؟ دیگه مثال بلوغ را هم زده، حالا تصور بلوغ یکمی سخته، در این فاصله کوتاه بلوغ تصورش سخته اما مسائل اغما، مسائل موت، مسائل تفلیس را می شود.

فلو كان المشتري في حال ايجاب البائع غير قابل للقبول أو خرج البائع حال القبول عن قابلية الايجاب لم ينعقد، ثم إن عدم قابليتهما إن كان لعدم كونهما قابلين للخطاب كالموت و الجنون و الاغماء فوجه الاعتبار، ببينيد فوجه الاعتبار، دليل ما عدم تحقق معنى المعاهدة و المعاهدة، بنده سراپا تقصير همین ارتكاز شیخ را شرح دادم، این معنای معاهده این همان عقد بود، همان میثاق غلیظ بود، همین چیزی بود که مسلمین صدر اول، صحابه، بعد تابعین، بعد فقها از قرآن فهمیدند، همین را آمدند باز کردند، باز کردن آن منشا شد که این یک ارتكاز بین فقها بشود که ما باید دنبال عنوان عقد باشیم، ما گفتیم دنبال عنوان میثاق غلیظ باشیم، تعهد باشیم، عهد باشیم، عقد باشیم، میثاق غلیظ باشیم، پس اگر یکیشان از قابلیت خارج شد این میثاق غلیظ نشد، روشن شد؟ چرا؟ چون آن نمی توانست این را سفت

ببندد، فقط یک طرف را سفت بست، این فقط طناب خودش را گره زد، به آن طناب گره نخورد چون آن طناب صلاحیت گره خوردن نداشت، روشن شد؟ لذا اگر بخواهد بکشد اصلاً غلیظ نشده، یعنی عقد نشده، یعنی بسته نشده، گره نخورده، پس نکته در این هم مثل نکته در تنجیز است مثل نکته در موالات است، عدم صدق عقد، عدم صدق معاهده، تعهد.

و اما صحة القبول من الموصی له بعد موت الموصی، یک مسئله فقهی است که گفت اگر من مردم مثلاً این فرشی که در خانه من هست به زید بدهید و مراد از وصیت در این جا وصیت تملیکی است نه وصیت عهدیه، چون وصیت دو جور است، وصیت عهدیه مثلاً سرپرستی اطفال من با فلان باشد، یا فلانی ناظر به صرف اموال من و تقسیم اموال من باشد، این وصیت، وصیت عهدیه است اما اگر مردم این را بدهید به فلانی این وصیت تملیکیه است.

بحثی که الان مطرح است این است که اگر گفت من فوت کردم این فرش را به زید بدهید و زید را هم معین کرد، لکن زید قبل از ایشان فوت کرد، موصی له فوت کرد، یک احتمال ضعیف هست که وصیت باطل باشد لکن مشهور و معروف بین اصحاب این است که وصیت درست است، وارث زید جای او را می گیرد، در زمان حیات نه در زمان موت.

پس ایشان می فرمایند و اما صحة القبول من الموصی له بعد موت الموصی فهو شرط حقیقه لا رکن، این اشکال جور دیگری است. ملتفت هستم که مرحوم شیخ می خواهد نکته را بگوید، آن نکته ای را که شیخ جواب داده من در اشکال گفتم، صحبت این است که شما می گوید اگر به موت از قابلیت خارج شد این دیگه باطل است، خب موصی فوت کرد موصی له زنده است، می گویند قبول درست است، شرط است که موصی له قبول بکند.

فهو شرط حقیقه، این در حقیقت شرط است، رکن نیست. لا رکن فإن حقیقه الوصیه الایصال، ما قبول داریم وصیت، تملیک است لکن حقیقتش تملیک است، عقد نیست، این نکته ای را که من گفتم الان این جا و لذا لو مات قبل القبول قام وارثه مقامه، درست است، در جواب اشکال بود. و لو ردّ جاز له القبول بعد ذلک، دو تا علامت می آورد که این عقد نیست. ایضاً یعنی شبیه ایقاع است، ایضاً یعنی تملیک، تملیک هست اما عقد تملیک نیست، قرارداد نیست، شاهدش هم این است که اگر موصی له فوت کرد وارث موصی له جای

آن می نشیند با این که قبول ایشان باید بعد از موت باشد، اصلاً قبل از موت است و لذا لو مات یعنی لو مات الموصی له، ضمیر مات را به موصی له بنزید، قبل القبول قام وارثه، وارث ایشان ولو در حیات موصی، مقامه و لو ردّ، فاعل ردّ موصی له، جاز له القبول بعد ذلک.

یک مسئله مفصلی در باب کتاب وصیت است، همین مسئله است و آن نکته اش این است که آیا واقعا وصیت عقد است؟ ایجاب و قبول می خواهد یا نه عقد نیست؟ مرحوم شیخ می خواهد بگوید حقیقتش ایصاء است، وصیت عقد نیست، بعضی ها گفتند نه مراد شیخ این است که وصیت یعنی عقد هست اما در حقیقت قبول رکن نیست، قبول شرط است، مثل این که مثلاً نکاح عقد است لکن مهر رکن نیست، مهر شرط است، سابقاً متعرض شدیم، این جا هم همین طور.

من فکر می کنم مراد شیخ این نیست، مراد شیخ این است که وصیت حقیقتش تملیک است، مثل شبیه ایقاع است یعنی مثل هبه هم نیست، مجرد تملیک است، این را عده ای به عنوان جواب گفتند که مراد شیخ این است و لذا اگر هم قبول آمده قبول شرط است، یا حالا بگوییم قبول تأثیرش در ناحیه موصی له است نه در ناحیه وصیت، وصیت کامل است، وصیت ایصاء است.

اگر حال داشتید چون ممکن است این عبارت شیخ کاملاً روشن برای آقایان نباشد و ابهام داشته باشد اگر آقایان حال دارند به کتاب الوصایای جواهر مراجعه بکنند، کتاب جواهر الکلام جلد ۲۸ در همین چاپ معروف، شنیدم تازگی یک چاپ دیگه از این کتاب می شود، نمی دانم به وصایا رسیده یا نه، یک مقدار از کتاب جواهر خیلی چایش عادی است یعنی خیلی تحقیقات مختصر هم ندارد، خیلی عادی است، نمی خواهم توضیحاتش و سرّ تاریخیش را بگویم، این جلد ۲۸ از آن هاست، متأسفانه خیلی تحقیقش عادی است، فوق العاده عادی است یعنی تحقیق ندارد، همین جور چاپ کرده، یک چیز مختصری بعضی جاها حاشیه زده و این جلدها بیشتر احتیاج به کار دارند، حالا توضیحاتش برای بعد باشد و در این جلد ۲۸ که کتاب وصایا آمده، در کتاب شرائع وصایا قبل از نکاح است، اولاً ایشان وصیت، اولاً خب من نمی خواهم وارد بحث بشوم، از صفحه ۲۲۱ ایشان، از صفحه ۲۴۱ در این جلد ۲۷ ایشان وارد بحث شدند، مرحوم صاحب شرائع عقیده اش این است تملیک عیناً أو منفعة و بعد الوفاء تفرق إلى ایجاب و قبول، روشن شد؟ تفتقر إلى ایجاب، شیخ انصاری چه

چیزی می خواهد بگوید؟ می خواهد بگوید لا تفتقر إلی قبول، قبول شرط است، رکن نیست، این نظر مرحوم شیخ انصاری است. از این جا بگیرید تا بحث های بسیار مفصلی که مرحوم صاحب جواهر کرده و راجع به این مسئله موت هم، من شاید فردا یکی عبارت جواهر را بخوانم برای این که عبارت شیخ روشن بشود ان شا الله تعالی.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين